

خاورمیانه میان قدرتهای بزرگ: اختلاف و همکاری انگلستان و آمریکا (۱۹۵۲-۱۹۵۷)

Tore T. Petersen, *The Middle East between the Great Powers: Anglo-American Conflict and Co-Operation, 1952-1957*, London: St. Martin's Press, 2000, 170 pages.

دکتر علیرضا موسوی زاده

استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد

اسلامی - واحد علوم و تحقیقات

کتاب خاورمیانه میان قدرتهای بزرگ توسط توره پترسن، دانشیار تاریخ در دانشگاه علم و صنعت نیروژ تألیف شده است. این کتاب، اختلاف و همکاری انگلستان و آمریکا در مورد مصر، ایران و خلیج فارس را بین سالهای ۱۹۵۲-۱۹۵۷، و چگونگی انتقال قدرت از انگلستان به آمریکا را به تصویر می‌کشد. در این دوره، هر قدر که نفوذ انگلستان در مصر و ایران

روبه افول گذاشت، اراده آن کشور نسبت به نگه داشتن خلیج فارس در حوزه نفوذ خود بیشتر شد، تا حدی که انگلستان تهدید کرد هر آمریکایی که در منطقه مورد جدال بین انگلستان و آمریکا به‌نام بوریمه - در خاک عربستان - دیده شود کشته خواهد شد. این موضوع که به دلیل بی‌اطلاعی، کمتر میان مورخان مطرح می‌شود نقش اساسی و بسیار مهمی در ماجرای بحران سوئز داشت.

واقعیت آن است که در جریان این انتقال قدرت، هیچ توطئه آمریکایی در جهت بیرون راندن انگلستان از خاورمیانه وجود نداشت و سیاستمداران و سیاست‌گذاران آمریکایی به‌طور منظم با انگلستان همکاری می‌کردند؛ به‌عنوان مثال، می‌توان به همکاری دو کشور در جریان سد آسوان و پیمان بغداد اشاره کرد. در ارتباط با جریان کانال سوئز، تصور بر این بود که حضور انگلستان در خاورمیانه تا بعد از عقب‌نشینی از عدن در سال ۱۹۶۷ ادامه می‌یابد، اما انتقال قدرت

بیشتر مرتبط با «قانون آهنین تاریخ» بود تا قضاوت اشتباه انگلستان نسبت به هدف ایالات متحده آمریکا در زمان بحران سوئز. پترسن در کتاب خود استدلال می‌کند که در دهه ۵۰ میلادی؛ یعنی دوره زمانی که کتاب به آن می‌پردازد، انگلستان ظاهراً در مرحله پایانی افول امپراتوری خود بود، اما سیاست‌گذاران انگلیسی اوضاع را این‌طور نمی‌دیدند و سعی می‌کردند با تمام امکانات نفوذ انگلستان را در خاورمیانه حفظ نمایند. در نهایت، انگلستان در مسیر افت نفوذ امپراتوری افتاد و حتی نیت آمریکا را در زمان بحران کانال سوئز به اشتباه برداشت کرد. بدون بحران سوئز می‌شد تصور کرد که حضور انگلستان در خاورمیانه به بعد از دهه ۵۰ میلادی هم کشیده می‌شود. پترسن می‌پرسد: چرا خاورمیانه این‌قدر برای انگلستان مهم بود؟ نظر وی آن است که در سال ۱۹۵۲ انگلستان قدرت مسلط در خاورمیانه بود و مصمم بود که چنین شرایطی را تداوم بخشد. انگلستان منابع پرارزش نفت را

کنترل می‌کرد و این امر باعث می‌شد که اقتصاد در حال رکود خود را تقویت کند. انگلیسی‌ها بر این عقیده بودند که موقعیت این کشور به‌عنوان یک قدرت بزرگ بستگی به ادامه نفوذ آن در خاورمیانه دارد. از جمله داراییهای انگلیس در منطقه، یک پایگاه عظیم نظامی با ۸۰ هزار سرباز در سوئز، امکانات و تجهیزات نیروی دریایی در عدن، لشکر نیروی هوایی در عراق، لشکر عرب در اردن، پایگاههای پشت خط مقدم در قبرس و مالت، و در نهایت سرزمینهای تحت‌الحمایه در کرانه خلیج فارس بود. در سال ۱۹۵۲ موقعیت انگلستان مورد تهدید قرار گرفت؛ چرا که افسران انقلابی در مصر تحت‌نظر جمال عبدالناصر بر انگلستان فشار وارد می‌کردند تا از کانال سوئز عقب‌نشینی کند و از طرف دیگر، ملی کردن شرکت نفت انگلیس و ایران توسط دکتر محمد مصدق، نخست وزیر ایران، در یک سال قبل (سال ۱۹۵۱) ضربه سختی بر انگلستان وارد ساخته بود. به علاوه، نیروهای عربستان سعودی

با کمک و دستگیری شرکت آرامکو، منطقه بوریمة در جنوب شرقی شبه جزیره عربستان را تصرف کردند. بوریمة توسط ابوظبئی و عمان به طور مشترک کنترل می شد و به نظر می رسید که دارای ذخایر نفت باشد. این منطقه در چهارراه بسیار مهمی واقع شده بود؛ هر کشوری که آن را تحت کنترل نگه می داشت، می توانست به آسانی از عهده عمان و ابوظبئی، که سیستم دفاعی و سیاست خارجی آنها از طرف انگلستان کنترل می شد، برآید. بنابراین تصرف بوریمة توسط عربستان سعودی ضربه سخت دیگری بر امپراتوری انگلستان

وارد ساخت. پترسن ادامه می دهد که انگلستان جهت حفظ موقعیت خود، کمک آمریکا را لازم می دانست و اصولاً احساس می کرد که کمک آمریکا، در واقع، یک انجام وظیفه است؛ چون انگلستان در ایجاد پیمان ناتو آمریکا را حمایت کرده بود، پس آمریکایی ها در اینجا می بایست از انگلستان حمایت کنند. انگلیسی ها بر این باور بودند که آنان کاملاً قابلیت حفظ

امنیت را در منطقه دارند، اما احساس می کردند که عدم حضور آمریکا به عنوان پشتوانه آنها در نهایت شوری را وارد عرصه مبارزه قدرت در منطقه خاورمیانه می کند. از طرف دیگر، انگلیسی ها نسبت به خود آمریکایی ها هم مشکوک بودند، زیرا نشانه هایی از علاقه مندی آمریکا به منابع پرارزش منطقه خاورمیانه را دریافت کرده بودند. سرانجام انگلستان به این نتیجه رسید که تهدید اصلی برای آنها در منطقه آمریکا است، نه شوری؛ چنان که شرکتهای نفتی آمریکا درصدد ورود به حوزه نفتی انگلستان بودند.

بنابه گفته پترسن، تا سال ۱۹۵۷، انگلستان عمده نفوذ خود را در خاورمیانه از دست داده بود و فقط در منطقه خلیج فارس به عنوان قدرت مسلط باقی ماند. در این بین ایالات متحده آمریکا، هم زمان موقعیت خود را به عنوان قدرت اصلی در خاورمیانه مستحکم می ساخت. نویسنده در کتاب خود سعی می کند بر افت و رکود انگلستان بین ۱۹۵۷-۱۹۵۲ و روند افزایش نقش

ایالات متحده در منطقه متمرکز شود. بر اهمیت آن متمرکز نشود. و ضمناً به پترسن در این پژوهش در مخالفت با تز پاول کندی و دیگران که بر این باورند نه دسیسه‌ای از طرف آمریکا در جهت کنار گذاشتن انگلستان از خاورمیانه در کار بود و نه رکود انگلستان چیزی بود که بتوان جلوی آن را گرفت - چرا که رکود انگلستان اجتناب‌ناپذیر بود - بحث می‌کند.

به عقیده پترسن، هر دو قدرت در امر مهار کردن اتحاد شوروی موافق بودند، ولی در روش مهار کردن آن با یکدیگر اختلاف داشتند؛ انگلیسی‌ها در مورد منطقه دارای تجربه فراوانی بودند، بنابراین تقریباً یک چک سفید امضا شده از واشنگتن در جهت حمایت از سیاستهای خود می‌خواستند. البته آمریکایی‌ها مایل به چنین کاری نبودند، هر چند می‌دانستند که با خروج انگلستان از خاورمیانه، خلاء قدرت پیش آمده ممکن است توسط اتحاد شوروی پر شود.

۱. در زمان مذاکرات کاملاً پیچیده

انگلستان و مصر بر سر خروج انگلستان از پایگاه سوئز، آنتونی ایدن، وزیر امور

پترسن همچنین سعی می‌کند به

ماورای موضوع سوئز نیز پردازد و صرفاً

خارج انگلستان، برنامه‌ای را جهت حفظ پایگاه سوئز ارایه داد که در آن مشارکت شرکتهای خصوصی انگلیسی و آمریکایی

برای ورود آمریکا به صحنه مورد توجه قرار گرفته بود تا از این طریق، یعنی همکاری نزدیک آمریکا و انگلستان، انگلستان بتواند همچنان نفوذ خود در منطقه را حفظ کند. از نظر پترسن، این اقدام گام بزرگی در جهت مشارکت دادن آمریکا در همکاریهای عملی در تمام منطقه خاورمیانه بود.

۲. کلید حل اختلافات انگلستان و ایران، مذاکرات مهم نفتی بین انگلستان و آمریکا بود؛ موضوعی که اغلب نویسندگان روابط بین‌الملل آن را نادیده گرفته‌اند.

۳. حوادث مرتبط با منطقه بوریمه نشان‌دهنده یکی از پیچیده‌ترین موضوعات در روابط انگلستان و آمریکا بین سالهای ۱۹۵۲-۵۷ است.

مشکل انگلستان و آمریکا در مصر و ایران تأثیر مستقیم بر اوضاع کلی این منطقه داشت؛ زیرا انگلیسی‌ها از حالت سازش و انعطاف‌پذیری خود خارج گشته

و سرسخت شده بودند؛ آنان احساس می‌کردند که از هسته مرکزی قدرت خود در خاورمیانه بیرون رانده شده‌اند.

در بخشی از کتاب گفته شده است که وی در ارتباط با رخدادهای سالهای ۱۹۵۲-۵۷ دیدگاه جدیدی ارایه داده است و این دیدگاه را از طریق تأکید بر روابط انگلستان و آمریکا در خاورمیانه مطرح می‌سازد. پترسن اضافه می‌کند که در کتاب خود برداشتهای جدیدی از اتفاقات ارایه داده که تا به حال هیچ نویسنده‌ای به آن مطالب نپرداخته است. وی ابراز امیدواری می‌کند که با این کار، ارزشیابی جدیدی از روابط انگلستان و آمریکا در سالهای ۱۹۵۲-۵۷ صورت بگیرد.

وقتی نویسنده‌ای دست به قلم می‌برد و قصد بیان کشف علمی جدیدی دارد، باید اطمینان حاصل کند که مطلب مورد تحقیق، پیش از این توسط نویسندگان دیگر در قالب کتاب یا رساله دکتری ارایه نشده باشد. این امر به خصوص در انگلستان از اهمیت خاصی برخوردار است. در این

کشور، رساله‌های دکتری می‌بایست دارای رهنامه جدیدی باشند تا مورد قبول واقع شده و تأیید گردند. سپس تمام این رساله‌ها جهت استفاده پژوهشگران در سه کتابخانه آرشیو شده و نگهداری می‌شوند؛ یکی در کتابخانه دانشگاهی که رساله دکتری در آنجا تهیه شده است، دیگری در کتابخانه ملی انگلستان و سومی در کتابخانه ملی ولز. در ضمن عنوان این رساله‌ها در فهرست‌نامه‌هایی ثبت شده و در اختیار پژوهشگران قرار می‌گیرد.

ادعای پترسن در قالب کتاب حاضر این است که سیاست انگلستان و آمریکا در قبال خاورمیانه، بین سالهای ۵۷-۱۹۵۲ را کسی مورد پژوهش جدی قرار نداده است و وی (پترسن) نخستین کسی است که تحقیق در این ارتباط را انجام داده و ارزشیابی‌های جدیدی از اتفاقات آن دوره ارائه کرده است. این در حالی است که اینجانب بین سالهای ۱۹۹۴-۱۹۸۸، روابط انگلستان و آمریکا در خاورمیانه در دهه ۱۹۵۰ را موضوع مورد تحقیق قرار داده

و رساله دکتری خود را در این زمینه به رشته تحریر درآورده‌ام. این رساله دست‌کم در کتابخانه ملی انگلستان موجود است. بنابراین، افرادی چون پترسن می‌بایست چنین تحقیقاتی را مورد توجه قرار می‌دادند.

براساس پژوهش اینجانب درباره روابط دو کشور در قبال حوادث خاورمیانه، به‌ویژه مسایل ایران، ایران هیچ‌گاه مستعمره انگلستان به‌شمار نمی‌رفت، ولی به‌سبب دارا بودن منابع نفت و موقعیت راهبردی آن در همسایگی با شوروی، برای انگلستان واجد اهمیتی بسیار حیاتی بود. این کشور احساس می‌کرد برای حفظ شرکت نفت ایران و انگلیس - بعد از ملی شدن آن در سال ۱۹۵۱ - و جلوگیری از نفوذ کمونیسم در منطقه، باید وارد عمل شود. از دیدگاه انگلستان، خاورمیانه منطقه مهمی به‌شمار می‌رفت و از این‌رو سعی بر آن بود که روابط با دولت‌های خاورمیانه به روش‌های گوناگون از جمله ارتباط با خانواده‌های حاکم منطقه حفظ شود. از آن جایی که انگلیسی‌ها

به خاطر تاریخ گذشته خود همواره احساس قدرت می‌کردند و نیز به خاطر مهارت دیپلماتیک و ارتباطات دیرینه با مصر یا روابط با اردن همچنان در صدد اعمال نفوذ در خاورمیانه بودند، هیچ شکی نداشتند که اگر نیاز باشد می‌توانند از قدرت نظامی خود استفاده نمایند؛ ولی بحران ایران نشان داد که انگلستان به دلایل گوناگون، از جمله ضعف اقتصادی و لزوم درخواست کمکهای مالی از ایالات متحده آمریکا، نمی‌توانست از قدرت نظامی استفاده نماید؛ چون آمریکا مخالفت خود را نسبت به تهاجم به ایران نشان داده بود و احتمال آن بود که کمکهای مالی آمریکا در صورت حمله انگلستان، قطع شود.

در سال ۱۹۵۶ دولت مصر کانال سوئز را که مسیر اصلی بین انگلستان و سرزمینهای سابق امپراتوری آن کشور، به خصوص هندوستان بود، ملی اعلام کرد. در واقع، پس از استقلال هند، کانال سوئز به عنوان مسیر اصلی انتقال دوسوم نفت تولیدشده در خلیج فارس، از نظر راهبردی

برای انگلستان، اروپای غربی و ایالات متحده از اهمیت بسزایی برخوردار بود. منطقه سوئز که از سال ۱۸۸۰ در تسلط انگلستان قرار داشت، تا دهه ۱۹۵۰ شاهد حضور نظامی انگلستان در این منطقه - شرق مدیترانه - بود.

حالا، انگلیسی‌ها می‌دیدند که پس از ملی شدن شرکت نفت ایران و انگلیس و سپس جریان کودتا، ایالات متحده در کنسرسیوم نفت ۱۹۵۴ سهم بسیار چشمگیری به دست آورده است. از این رو در زمان بحران سوئز، آنتونی ایدن دیگر خواهان مداخله آمریکا در مصر نبود؛ زیرا از نفوذ بیشتر ایالات متحده در خاورمیانه وحشت داشت. در سال ۱۹۵۵، ایدن به هیأت دولت اعلام کرد: «ما در خاورمیانه بیش از ایالات متحده ذی‌نفع بودیم؛ زیرا تکیه ما بر نفت خاورمیانه و تجربه ما در منطقه از آنها بیشتر بود؛ بنابراین نباید به خودمان اجازه دهیم که هماهنگی با آمریکا و حمایت آن کشور، ما را بیش از حد محدود کند. ما باید بر اساس سیاست خود

و بر حسب منافع خود سرمایه‌گذاری کنیم و سعی بر آن باشد تا جایی که می‌توانیم، حمایت آمریکایی‌ها را جلب کنیم.»

اگرچه مهار اتحادشوروی و حفاظت از ذخایر نفت خلیج‌فارس، جزء منافع اساسی آمریکا نیز به‌شمار می‌رفت، ولی در هر حال به‌نظر آنتونی ایدن همکاری ایالات‌متحده در زمان بحران شرکت نفت ایران و انگلیس تنها موجب شد که انگلستان مجبور شود از نفت ایران برای آمریکایی‌ها نیز سهمی اختصاص دهد. طبق گفته ایدن، «در مبارزه با دولت مصدق، انگلستان در واقع موافقت آمریکا را برای نجات دادن بریتیش پترولیوم خریداری کرد.» وی در جایی دیگر اظهار داشت: «با پیشنهاد مشارکت آمریکایی‌ها در کنسرسیوم جدید نفت از سوی انگلیس، وزارت خارجه آمریکا سیاست بی‌طرفی خود بین مصدق و لندن را کنار گذاشت.»

وی به سبب احتمال نفوذ بیشتر آمریکا در خاورمیانه خواهان دخالت این کشور در بحران سوئز نبود و می‌پنداشت

منافع انگلستان در خاورمیانه بیشتر از منافع ایالات‌متحده است و این کشور نباید به‌خاطر هماهنگی با سران ایالات‌متحده محدودیت عمل داشته باشد و در صورت لزوم باید بدون هماهنگی و همکاری با آنها عمل نماید. در پی ملی شدن کانال سوئز در سال ۱۹۵۶، انگلستان به‌طور مستقل و بدون مشورت با ایالات‌متحده وارد عمل شد و در یک طرح انگلیسی، فرانسوی و اسرائیلی به مصر حمله کرد. با این حال، عملیات نظامی انگلستان، فرانسه و اسرائیل موفقیت‌آمیز نبود. بعد از حمله به مصر، آمریکایی‌ها نقش برجسته و مهمی در سازمان ملل متحد در جهت محکوم کردن انگلستان ایفا کردند و عقب‌نشینی این کشور از خاک مصر را خواستار شدند.

مسئله اینجاست که ایدن باید به درسهای ملی شدن نفت ایران و پیامدهای آن توجه می‌کرد، چرا که بحران نفت ایران نشان داد که انگلستان تا چه اندازه محدودیت عمل دارد؛ این بحران نمایان‌گر آن بود که این کشور دست‌کم

بدون مشورت با ایالات متحده آمریکا قادر به انجام عملیات نظامی در خاورمیانه نیست. از این رو، انگلستان با سه راه مواجه شد: تسلیم در برابر دولت ایران، مداخله نظامی، یا طرحی سیاسی برای سقوط دولت مصدق. انگلستان در نهایت راه سوم را برگزید و موفق شد، ولی این امر تنها با مشارکت آمریکا و تحصیل منافع این کشور امکان پذیر بود. ایدن بعدها با تنفر اظهار داشت که «آمریکا برای تقبل مسئولیتهای جدید خود در خاورمیانه، تعیین قیمت می کرد.» طرح این مسئله که تنفر ایدن از ایالات متحده باعث شد که در سال ۱۹۵۶ بدون هماهنگی با آن کشور وارد عمل شود، بی اساس به نظر نمی رسید، اما بحران سوئز تنها آنچه را که در زمان بحران ایران پنهان بود آشکار کرد: انگلستان بدون کمک و حمایت آمریکا نمی تواند به طور مؤثر عمل نماید و فقط در شرایطی قادر به جلب کمک و حمایت از آمریکا است که آمریکا هم منافع خود را در اهداف انگلستان مشاهده کند، در آن صورت هم آمریکا طبق شرایط

خود وارد عمل می شود که لزوماً مطابق میل دولت انگلستان نیست. چنین به نظر می رسد که انگلستان و آمریکا در این دوره سیاستی موازی را در قبال خاورمیانه در پیش گرفته اند، ولی چنان که می دانیم خطوط موازی هرگز به یکدیگر نمی رسند. انگلستان امیدوار بود منافعی با آمریکا در نهایت در یک نقطه به هم نزدیک شود. در آخرین مقاطع بحران ایران در حالی که به نظر می رسید منافع دو کشور به یکدیگر نزدیک شده است، آمریکا فقط به تهدید کمونیسم چشم داشت و کمتر با اولویت اول انگلستان یعنی نفت هم دردی نشان می داد، در واقع آمریکا هیچ منفعتی در محافظت از امپراتوری انگلستان برای خود نمی دید. در عین حال آمریکا در پی سقوط انگلستان نبود، بلکه خواهان آن بود تا به این کشور تفهیم کند که نقشش در جهان عوض شده و باید با واقعیتها کنار بیاید. ناخشنودی آمریکا نسبت به انگلستان در سوئز هم به خاطر این بود که انگلستان هنوز وانمود می کرد که ابرقدرت است و

اعراب و همسایگانش... به کجا؟

علی محافظه. جلال امین و غیرهم، العرب و جوارهم... الی این؟ بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربیة، یولیو ۲۰۰۰، ۲۸۰ صفحه.

عبدالرضا همدانی

پژوهشگر مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات

استراتژیک خاورمیانه

کتاب اعراب و همسایگانش... به کجا؟ که بیستمین کتاب چاپ شده از سوی مرکز مطالعات وحدت عربی است، در واقع سلسله مقالاتی است که به صورت سخنرانی در گردهمایی‌های این مرکز ارائه شده است. هدف از تشکیل این گردهمایی‌ها، بررسی تحولات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در چند کشور عربی و دو کشور مهم همسایه اعراب؛ یعنی ایران و ترکیه و پاسخگویی به یک سؤال (... به کجا؟) است. منظور از این سؤال این است که کشورها در چه مرحله‌ای قرار دارند و احتمالاً چگونه آینده‌ای خواهند داشت.

می‌تواند چون گذشته عمل کند. در زمان بحران سوئز، آمریکا بر سر قضیه مجارستان در حال رویارویی با شوروی قرار داشت و احساس می‌کرد که رفتار انگلستان، افکار عمومی جهانی را نسبت به بحران مجارستان منحرف می‌سازد. اعتقاد ایدن بر اینکه بحران ایران مشکل‌ترین بحرانی بود که وی با آن مواجه شده بود کاملاً صحت داشت، ولی نتوانست درک کند که این بحران در آینده چه عواقبی خواهد داشت. پس بر خلاف ادعای پترسن، در مورد روابط انگلستان و آمریکا در خاورمیانه در دهه ۵۰ میلادی کار پژوهشی انجام گرفته و پیچیدگی‌های روابط دو کشور بین سالهای ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۷ آشکار شده است. از سوی دیگر نکات و مسایلی در روابط دو کشور وجود دارد که بدانها اشاره شد، اما پترسن بدانها توجهی نکرده است.